

## راه ما

مهم‌ترین چیزی که برای رسیدن به حکمت باید مطرح کنیم، شبیه ساختن «شهر» به «بهشت» است. همان‌گونه که پیامبر می‌گوید: «أنا مدينة العلم و علی بابها» یعنی حضرت علی (ع) درب ورودی بهشت هستند. در دعای عهد هم این مطلب را می‌گوییم: «و اعمر اللهم به بلادک و اخی به عبادک...» یعنی شهر خدا و بندگان خدا با محوریت امام زمان و متاله و حکیم، در جریان پیشرفت و تکامل هرگز دچار سردرگمی نمی‌شوند. بنابراین برای پیاده کردن الگوی پیشرفت در جامعه، نخست باید ادبیات حکمی خود را از آیات قرآن و پیامبری که شهر حکمت است و ائمه اطهار که باب حکمت هستند، بگیریم. بعد به بازتولید این حکمت با رویکرد معرفتی در ادبیات خود می‌رسیم. یعنی باید تمام ادبیات خود را بازخوانی و بر اساس حکمت نقد و بررسی کنیم. تنها بعد از آن است که می‌توانیم شاخص‌های پیشرفت را ارائه کنیم. وقتی شاخص‌ها را درک

در تلقی غربی، شاخص و محور تحلیل درباره توسعه، جامعه است و توسعه یعنی جامعه را تا جایی که می‌توانیم وسعت دهیم. این نوع اجتماعی شدن طبیعت، غالباً در رابطه با شهر است؛ یعنی باید شهر را که مظهر جامعه است، هر چه بیشتر بر مردم و طبیعت مسلط کرد. این همان Civ - lization به معنی مدنیت و «شهری‌شدن» است. هر چه شهری‌شدن بیشتر باشد، توسعه افزون‌تر خواهد بود. به همین دلیل در شهرهای اروپایی که توسعه را به عنوان یک ساختار پذیرفته‌اند، نشانی از طبیعت نیست.

شخصی همچون آیت‌الله مدرس آن را ترسیم کرده است. متأسفانه ما مدرس را از نظر اندیشه‌ای نشناخته‌ایم و فقط به چشم یک مبارز به او نگاه کرده‌ایم. در حالی که به نظر من تفکرات مدرس خیلی شبیه تفکرات شهید مطهری است. وی الگوی پیشرفت را ترسیم کرده است. گاهی که کارها و اندیشه‌های مدرس را در مقوله پیشرفت مطالعه می‌کنم، واقعاً متأثر می‌شوم که چرا این اندیشه‌ها تا به حال گسترش نیافته است. ما باید از یادداشت‌های خاص شهید مدرس که به وزرا نوشته تا سخنرانی‌های ایشان در مجلس را چاپ کنیم و ببینیم آن مرحوم چه ایده‌هایی در ذهن داشته است. به هر حال از کسانی که پیشرفت را به‌صورت علمی مطرح کرده و به‌طور جدی در مقابل توسعه موضع دارد، مدرس است. ساختار بحث‌های ایشان در ارتباط با عشایر، شهرها، فرنگی‌ها، روحانیت و مذهب و... بسیار مهم است که متأسفانه ما کمتر به آن توجه کرده‌ایم.

به هر حال ما «عقلانیت حکمی» را قبول داریم که از «شهود» شروع می‌شود و به «تفکر» می‌رسد. نظریه‌پرداز و الگوساز مطلوب ما درباره پیشرفت هم در درجه اول متاله است، نه فیلسوف! متاله بر وزن متقل، یعنی کسی که الهی شده و خدا را در تمام روح خود پذیرفته است. درست مانند شخصیت‌هایی چون حضرت امام (ره) و شهید مدرس. البته مرحوم علامه طباطبایی هم جدای از این موضع‌گیری اواخر عمرشان که به آن اشاره شد، یک متاله هستند. این که می‌گویم مرحوم علامه باید نقد شوند، به علت بزرگی ایشان است؛ و البته همین امر، کار نقد را مشکل‌تر می‌کند.

به هر حال عقلانیت متأهله‌ن نشأت گرفته از عقلانیت حکمی در پیشرفت است، نه عقلانیت فلسفی در توسعه؛ و بر محور انسان‌هایی است که شهود و معنویت دارند و می‌توانند آن را بر زبان جاری کنند. به همین دلیل است که در پیشرفت اسلامی، «از خود بیگانگی» رخ نمی‌دهد؛ یعنی انسان‌ها از طبیعت و جامعه بیگانه نیستند.

## توسعه و بحران خانواده

مردم نباید به‌وسیله توسعه به بیچارگی و گناه بیافتند. چرا روابط جنسی آزاد و هم‌جنس‌گرایی این قدر در جوامع مختلف اوج گرفته است؟ همه این‌ها ریشه در توسعه دارد که نه فقط ما بلکه برای خود غربی‌ها هم مشکل‌ساز بوده است.

ریشه یکی از چالش‌هایی که غرب با آن روبه‌رو شده این است که زن را معادل مرد گرفته‌اند. در نتیجه اولین مشکلی که در رابطه با ساختار اجتماع به‌وجود آمد، از بین رفتن خانواده بود؛ هنگامی که دو جنس مخالف با هم ازدواج می‌کنند، زندگی جذابیت دارد. اما زن که شد مرد و مرد که شد زن، جذابیت‌ها از میان می‌رود. هنگامی که خانواده به عنوان مهم‌ترین عنصر اجتماعی متلاشی شد، به تبع آن، نظم اجتماعی هم از بین خواهد رفت. زمانی که ساختار خانواده در قالب توسعه یک‌شکل شد؛ تناقض و تنفر جنسی پدید می‌آید که حاصل آن افزایش آمار طلاق است. در توسعه همه‌چیز باید در جهت رشد اقتصادی واقع شود و زن و کودک هم که نیروی ارزان قیمت کار هستند در این تفکر باید وارد چرخه اقتصاد شوند. به همین علت در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی، از انقلاب صنعتی تا جنگ جهانی اول، بیشترین تجاوزها به زنان در کارخانه‌ها رخ داده و روابط جنسی خارج از خانواده در محیط کار شدت یافته است.

هنگامی که خانواده‌ها از هم بپاشد، جامعه جای آن را می‌گیرد؛ در این جاست که دیگر خبری از اخلاق و معنویت نیست و شیطان‌پرستی و هم‌جنس‌گرایی رواج می‌یابد. این‌ها دو روی یک سکه‌اند؛ درست نقطه مقابل یکتاپرستی که با خانواده ارتباط دارد. زیرا مطابق آیات سوره نور، توحید در خانه و خانواده تجلی پیدا می‌کند.

ما «عقلانیت حکمی» را قبول داریم که از «شهود» شروع می‌شود و به «تفکر» می‌رسد. نظریه‌پرداز و الگوساز مطلوب ما درباره پیشرفت هم در درجه اول متاله است، نه فیلسوف. اما بیشتر نخبگان ما یا غرب‌زده‌اند و یا فلسفه‌زده و عرفان‌زده. در واقع فلسفه و عرفان که مقدمه‌ای برای حکمت بوده‌اند، تبدیل به اصل شده‌اند.

کردیم، به نوعی حکمت جامع و مانع و جاری و ساری می‌رسیم که بر اساس آن می‌توان عقلانیت لازم برای توسعه را استخراج کرده و برنامه پیشرفت را ترسیم کرد. به نظر من در فقه شیعه یا به قول حضرت امام «فقه پویای سنتی» - نه فقهی که در حوزه‌های علمیه دچار تحجر و واماندگی شده است و با فردگرایی موجود، متأسفانه منجر به جدایی دین از سیاست و حکومت می‌شود- و با کمک «فقه حکومتی» که مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای مجلس خبرگان به آن اشاره کردند، می‌توانیم الگوی پیشرفت را ترسیم کنیم. البته به نظر من برخی اسناد بالادستی مانند سند چشم‌انداز ایران ۱۴۰۴ هم به عنوان برنامه توسعه مشکلات زیادی دارد و بیشتر تابع عقلانیت فلسفی غربی است. بیشتر چیزهایی که با نام پیشرفت اسلامی در آن مطرح شده است، مشکل ایجاد می‌کنند اما بالاخره مقام معظم رهبری هم دستور اجرای آن را داده‌اند؛ زیرا کشور نمی‌تواند متوقف بماند، باید پیشرفت کند و این پیشرفت به‌صورت فرایندی است. پس اگرچه برخی شعارها که تا این‌جا درباره توسعه داده‌ایم دچار مشکل است و تفکرات ما در ارتباط با آن باید به مرور زمان تعدیل شود تا بتوانیم راه‌های جدیدی را برای «پیشرفت حکمت‌بنیاد» پیدا کنیم اما این امر ممکن است سال‌ها به طول بیانجامد و نمی‌توانیم زندگی مردم را متوقف کنیم؛ پس باید نقادانه و در چهارچوبی واقعی به این مسأله نگاه کنیم.

البته هر جامعه‌ای فرهنگی دارد و الگوی پیشرفت در کشور ما به‌صورت خردتر حتی از استانی به استان دیگر متغیر خواهد بود. قرآن می‌فرماید: «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا يَلْسَنُ قَوْمَهُ». پس تکثرگرایی مثبت نیز در حکمت وجود دارد اما با شرایطی که این‌جا مجال بحث از آن‌ها نیست. (در مجموعه مقالاتی در نشریه «پگاه حوزه» به «عقلانیت حکمی و پیشرفت» در تقابل با «عقلانیت فلسفی و توسعه» پرداخته‌ام.) اگر عقلانیت حکمی اسلامی خود را با فقه پویا سازگار کنیم، در مراحل بعدی می‌توانیم الگوی خود را به جوامع غربی نیز ارائه دهیم. ما این کار را به‌طور آزمایشی در آلمان انجام دادیم و استقبال خوبی از آن شد. در آن‌جا بحث حکمت را درباره ارتباطات و آینده جهان مطرح کردیم و در ضمن بحث، کثرت در وحدت و وحدت در کثرت را هم برای مخاطبان توضیح دادیم.

به باور من مشکل کنونی این است که بیشتر نخبگان ما یا غرب‌زده‌اند و یا فلسفه‌زده و عرفان‌زده هستند. در واقع فلسفه و عرفان که مقدمه‌ای برای حکمت بوده‌اند، حالا تبدیل به اصل شده‌اند. البته روشنفکران دانشگاهی و حوزوی از حکمت به معنایی که می‌گوییم بی‌بهره نیستند، اما مشکلی که دارند این است که یا در فلسفه یا در عرفان مانده‌اند. در حالی که ما باید این سیر را ادامه دهیم و از این مقدمات عبور کنیم. به گمان من اکنون نیاز است که رسانه‌ها هم وارد بحث حکمت شوند.